

چند لغت با حرف قاف، در برهان قاطع

به یاد استاد محیط طباطبائی

می‌دانیم که حرف قاف از حروف الفبای فارسی نیست و یکی از هشت حرفی است که خاص الفبای عربی است، بنابراین، لغات حرف قاف در برهان قاطع از کلمات متداول زبان فارسی است. در گفتار بیستم آن کتاب^۱ شرح شده، و سیصد و چهل و یک لغت است. و از این تعداد، چهارده لغت ترکی و بیشتر ترکی مغولی است، دو لغت رومی و یکی آشوری و سه لغت نبطی و یک لغت سانسکریت است. و شصت لغت یونانی است و بقیه که دویست و شصت لغت می‌شود یا عربی و یا معرب است.

و معرب در حرف قاف، یا بدل از حرف کاف است مانند: قهستان = کهستان، قهندز = کهندز و یا بدل از حرف گاف فارسی (گگ) است مانند: دهقان = دهقان، یا بدل از هاء آخر کلمه که آن هم در اصل کاف بوده، مانند: دانی = دانه، جمع آن دوانیق، و فراق = پروانه به معنی سیاه‌گوش، حیوانی که در پی شیر می‌رود و از باقیمانده شکار او تغذیه می‌کند و در گلستان باب اول آمده: «سیاه‌گوش را گفتند ترا ملازمت شیر به چه سبب اختیار افتاد، گفت تا فضله صیدش می‌خورم و از شر دشمنان در پناه صولتش زندگانی می‌کنم» و خاقانی گفته است: «پروانه در پناه غضنفر نکوتر است» و «پروانه وار بر پی شیران نهند پی...» و در قاموس هم نوشته: «الفوائق معرب پروانک» و این لغت در برهان ذیل «پروانه» آمده، اما معرب آن را «فرواق» نوشته.

بعضی از کلمات عربی هم در فارسی تغییر کتابت داده مانند «قفص» که در فارسی با سین معمول شده به صورت «قفس»، اگرچه در فارسی یا عربی بودن کلمه بحث است، حتی بعضی آن را از یونانی می‌دانند. (رک حاشیه برهان). در برهان کلمه‌ای است به شکل «قاپول» و «قاپول» که معنی کرده: «مخارجه عمارت را گویند، و ناودانی را نیز گفته‌اند که برکنارهای بام سازند تا آب باران بر آن سیلان کند، و به جای لام، کاف هم به نظر آمده است.» و در حاشیه برهان نقل از السامی فی الاسامی نوشته: «برای طنّف» «قاپول» آورده و در مصباح المنیر قاپول را «ساباط» معنی کرده... و در کتب لغت دیگر از قوامیس عربی نیامده، ظاهراً لغت فارسی است: رک فرهنگ نظام.»

در لغت‌نامه نوشته: قاپول، قابوک اسم ترکی است.

قاف و دال، به معنی مزخرف و هرزه و هرزه‌گویی و هرزه‌کاری باشد، و به معنی قول و دلیل هم آمده است، و کنایه از طمطراق و کش و فش هم هست و آن راری و دل نیز می‌گویند، در فرهنگ تاریخ و صاف هم «قاف و دال» را کنایت از مزخرف و هرزه معنی کرده است. اما برای این ترکیب شاهدهی در فرهنگها نیامده، و ظاهراً از قول و دلیل آوردن بسیار و بیهوده گرفته شده است. قاق، بر وزن طاق، به معنی قدید و خشک باشد، و مردم دراز و باریک و لاغر را نیز گفته‌اند و

در حاشیه برهان قاطع نوشته: ترکی، خشک، میوه خشک، آب باران را کد در یک محل (جفتابی ص ۸۰۶) میوه‌ای که هسته آن را در آورده بخشکانند (کاشف ج ۲ و ج ۳) در لغت ابن مهنا آمده که از اسبهای مسابقه آن را که پیش می‌افتد «باشلق» و آن را که عقب می‌ماند «قاق» گویند.

و در مورد معنی مردم لاغر و ضعیف این بیت نادم گیلانی را از فرهنگ نظام نقل کرده:

مجوس مرده‌ام از بسکه قاق گشته تنم که‌خانه‌دخمه‌نما گشت و من مجوس‌نما

اما در مورد قاق به معنی اسبی که در مسابقه عقب می‌ماند، در خراسان می‌گویند «ما قاقیم» یعنی آخرین و به دنبال همه و بی‌نصیب و بهره از تقسیم جایزه یا خوراکی هستیم.

هم چنین در خراسان به نان خشک «قاق» می‌گویند و در حاشیه برهان قاطع ذیل «کاک» و معرب آن «کعک» به معنی نان خشک، همین «قاق» اصطلاح مردم خراسان را نقل کرده و از «هرن» آورده که کاک و معرب آن «کعک» را اصلاً از لغات آرامی می‌داند و در آلمانی و انگلیسی کیکس keeks و cakes با کعک و کعکه فارسی و عربی یکی است، و چون در یونانی و قبطی هم وجود دارد، می‌توان گفت که کلمه اصلاً از سرزمین مصر است (نقل از هرزنامه).

ادی شیر در کتاب الفاظ الفارسیه المعربه نوشته است: کعک، تعریب کاک و آن نانی است گرد که از آرد و شیر و شکر درست شده و در آرامی نیز هست و برابر کیک kake انگلیسی و فاکاسیا facaccia ایتالیائی و کوشن kuchen آلمانی است.

در برهان می‌نویسد: نانی است که در آن روغن و شکر نکرده باشند و مطابق معنی برهان، نان خشک دو الکه است، اما نوعی از آن هم با روغن و شیر و شکر هم اکنون نیز پخته می‌شود. و گاهی در نان کاک چیزهای دیگر نیز می‌زنند، چنانکه در اسرار التوحید آمده: «... آنجا کاک پزی است و کاک پاکیزه نهاده و کنجد و پسته مغز در وی نشانده ده من کاک بستان».

اما برهان در معنی کاک هم معنی مرو را نوشته و در حاشیه اشاره شده به لغت ماوراءالنهر و مردمک چشم و هر چیز خشک و گوشت قدید، و آدمی و حیوانی بسیار لاغر و ضعیف و نان خشک و نانی که از آرد خشک پخته باشند، از معانی‌ای است که ذیل کاک در برهان آمده و همانند است بامعانی «قاق» که ذکر کردیم و در حاشیه برای کاک به معنی «آدمی و حیوانی بسیار لاغر و ضعیف»، دو بیت از انوری ابیوردی در هجورنگ لاغری از فرهنگ جهانگیری نقل کرده است.

کلمه «قاق» یا «قاغ» به معنی برکه و آبگیر که به عربی «غدیر» خوانند باها در کتاب مهمان نامه بخارا آمده و یک مورد نوشته: «و امراء دست راست مأمور شدند که به جرگه قاغ را ملاحظه کنند و قاغ عبارت از برکه بزرگ است که در عرب آن را غدیر گویند...»^۴ «آسیا را از زلال باران قارغ سیراب می‌ساختند» و در مواردی با قاف «حرف سوم» آمده مثلاً: «زیرا که نزو بر بالای قاتی بود عظیم و آب این قاق چند گریخ بسته...» و همه موارد استعمال کلمه به هر دو صورت در فهرست لغات و اصطلاحات مهمان نامه ذکر شده است.

و در همین کتاب «قاق» به معنی گوشت خشک کرده سه جا آمده است از جمله: «گوشتش خود قربانی است، چند ساله قاق کند»^۷ و «عساکر اسلام از بلاد قزاق گوشتهای اسب قاق کرده به غنیمت

۱- ص ۱۳۶

۲- چاپ دکتر صفا، ص ۸۰

۳ و ۴- تصحیح دکتر موجهر ستود، ص ۷۲-۷۳

۵- ص ۲۰۷

۶- ص ۱۶۸

۷- ص ۱۷۹

آوردند».

و مناسب است اضافه کنیم که قاق به معنی آبگیر و آب باران را که در یک جا، در کلیات شمس نیز آمده است به این شکل.^۱ «گهی پر ختم و پرنایی به دعوی حاجب البابی - گهی خود را همی یابی ز عجز افتاده در قاقی». قالوس، نام نوایی و لحنی باشد از موسیقی. در مجمع الفرس^۲ سروری نوشته است. «قالوس نام نوایی و لحنی باشد، منوچهری گوید: «بزند ناز و بر سرو سهی، سرو سهی - بزند بلبل بر تارک گل قالوسی» و هم او فرماید: «دراج کند شیشم و قالوس همی - بی پرده طنبورونی و دسته چنگ»، و در دیوان آمده: «بی پرده طنبوروی رشته چنگ» (حاشیه)

و در دنبال این مطلب نوشته: شیشم نیز نام قولی است و گذشت، و ادیب صابریز گوید، مؤید این: «رده به بزم تو رامشگران به دولت تو - گهی چکاوک و گه راهوی، گهی قالوس».

مرحوم حسینعلی ملاح در کتاب منوچهری دامغانی^۳ و موسیقی ذیل قالوس و قالوسی اشعار منوچهری را نقل کرده و قول برهان را هم آورده و اضافه کرده که «اگر بتوان قالوس و قالوسی را تحریف واژه ناقوس و ناقوسی تصور کرد، لحنی است از الحان باریدی (با شعر نظامی) و پس از آن ملاح نظر داده که «در میان گوشه‌های ردیف کنونی موسیقی ایران ناقوس گوشه سی و یکم است از دستگاه نوا، اما در میان الحان مضبوط، لحنی به صورت قالوس یا قالوسی ندیده‌ام».

قایل، این لغت در برهان معنی شده: «بروزن قایل، گروهی و قومی باشند از مردم که در جانب شمال می‌باشند» و هیچ‌گونه حاشیه‌ای ندارد، فرهنگ رشیدی هم این معنی را ذکر کرده، اما در فرهنگ سروری^۴ ذیل این معنی بیتی از شرفنامه نظامی آورده به این شکل: «گروهی شمالی است اقلیمشان - که قایل خوانی ز تعظیمشان» و بیت در شرفنامه نیست، بلکه در اقبالنامه^۵ نظامی است و بصورت «قایل»: «گروهی شمالی است اقلیمشان - که قایل خوانی ز تعظیمشان» و بیت قبل از آن چنین است:

گروهی جو دریا جنوبی گرای
که بودست هایلشان رهنمای
و دو بیت بعد از آن چنین است:

جو تو بارگی سوی راه آوری
گذر بر سید و سیاه آوری
ز ناسک به منسک در آری سپاه
ز هایل یابی به قایل راه

قدرفی، بر وزن (اشرفی) نام زری است که در شهر قدرف می‌زده‌اند و رایج بوده، و منسوب به قدرف را نیز گویند، و ذیل قدرف نوشته: «بر وزن رفر، نام شهری است و آن شهر را به عربی قطریف گویند و معربش قطرف باشد» و دکتر محمد معین در حاشیه این کلمه یعنی «قدرف» نوشته: «قدرف (بکسر اول و سوم) = قطرف (به کسر اول و سوم) = قطریف (به کسر اول) نام شهری در جوار بخارا و منسوب بدان قدرفی است و غطریفی لغتی است در آن. یاقوت در معجم البلدان در ماده بخارا گوید: و کان لهم دراهم سیمونها القطریفیه، من حدید و صفر و آنک و غیر ذلک من جواهر مختلفه».

اما کلمه «قدرفی» در بیتی از خاقانی شروانی با غین نوشته شده: «غدرفی» و بیت این است:^۶ «این

۱- رک. کلیات شمس تصحیح فروزانفر، ج ۷، ص ۲۸۶.

۲- چاپ دکتر دبیرسیافی، ج ۳، ص ۱۰۰۵.

۳- ص ۲۳۱-۲۳۲.

۴- ج ۳، ص ۱۰۰۸.

۵- چاپ وحید دستگردی، ص ۱۳۹.

۶- دیوان خاقانی تصحیح نگارنده این سطور، ص ۸۷۹.

سمرقند نیست بغداد است - نقد او غدرفی نمی‌شاید.

قرمز، بکسر اول و سوّم، بازای نقطه‌دار، چیزی است که بدان چیزها رنگ کنند و گویند قرمز، جانوری است کوچک و بر بوته‌های خار می‌نشیند، آن را می‌گیرند و خشک می‌کنند و به عربی «دودالصباغین» خوانند، وحی دیگر هم هست مانند عدس و آن را نیز قرمز گویند، اگر آن را در ابریشم سرخ کنند و بر محموم آویزند تب از او مفارقت کند و شفا یابد.

در المعجم شمس قیس رازی^۱ «قرمیز» در یک بیت آمده و با «هرگیز» قافیه شده که «یاء» در کلمه «هرگیز» و هم چنین «قرمیز» را از زیادات دانسته و علاوه بر این دو بیت را که از بهرامی نقل کرده، دارای تشبیه بارد واستعارت ریکیک دانسته و درباره قرمز نوشته: «رنگی سرخ است که ابریشم بدان رنگ کنند و اصل آن کرمی است که در نواحی اژان یا آذربایجان می‌باشد».

اما دکتر معین در حاشیه برهان قاطع نوشته: «از سانسکریت و از عربی وارد فرانسوی شده، kermes (کرمس) و قرمز اصلاً به کرم ریز دارای قطعاتی خاردار اطلاق می‌شود، نرینه آن ریزتر از مادینه و دارای پر است و در کیسه‌ای نرم زندگی می‌کند، نمونه کامل آن قرمز ملون (kermes baphica) است (نقل از لاروس بزرگ).

در معرّب جوالیقی نوشته:^۲ «القرمز»، عجمی معرّب و قد تکلموا به قدیماً و جای دیگر نوشته: «القرمز صبع احمر ارمنی بتال انه عصارة دود یكون فی آجامهم» و در حاشیه مورد اول همین معنی را از لسان العرب نقل کرده با اضافه «فارسی معرّب» و باید دانست که «دود» در عربی به معنی کرم است. ادی شیر^۳ همین معنی و شرح برهان قاطع را آورده و اضافه کرده که کلمه مرکب است از «کرم» فارسی و آل که رنگ سرخ است (؟) یا کرم زیبا به حذف حروف اخیر این کلمه، و این عبری است و نزدیکتر است به کرم آل (سرخ) و ارمنی و عبرانی قدیم ولاتینی و فرانسوی و اسپانیایی و انگلیسی و آلمانی آن را هم ذکر کرده که به ترتیب crimson و caremesi و karmesin است.

اما اشتباهات برهان قاطع در حرف قاف زیاد است از جمله در کلمه «قفاهیر» نوشته: «بر وزن مشاهیر» صورت خوب و روی نیکو را گویند و این کلمه بکلی غلط است و طبق تحقیق دکتر معین،^۴ از غلط خواندن یک بیت نصاب این اشتباه پیدا شده و بیت نصاب این است: «ریه شش، قفا، هیره و وجه روی - فخذ، ران، عقب، پاشنه، رجل، پای» و «قفا» به معنی «هیره» یعنی پس گردن است و این لغتی است در فارسی قدیم و صاحب برهان هر دو کلمه را با یکدیگر ترکیب کرده و یکی پنداشته و آن را به معنی صورت و روی خوب ضبط کرده است، و نخستین بار مرحوم ادیب پیشاوری متوجه معنی «هیره» شده. و هیره را «هیزه» خوانده به معنی پشت گردن.

اشتباه دیگر صاحب برهان در کلمه «ققدان» (با دو قاف) است که در معنی آن نوشته «بفتح اول و دوم بر وزن همدان، خریطه عطار را گویند» و این کلمه مصحّف «ققدان» است (با فاء) که در حاشیه برهان نقل از منتهی الادب نوشته: «ققدانه محرکه»؛ غلاف سرمه دان و کیسه چرمین که در آن خوشبوی و جز آن نهند، ققدان، بدون التاء مثله، فارسی است و معرّب».

و در معرّب جوالیقی^۵ نوشته: «الققدان یاالتحریک، فارسی معرّب، قال این درید: هُوَ خریطه العطار...» و در حاشیه نوشته: «و یقال الققدانه ایضاً».

۱- تصحیح مدرس رضوی، ص ۲۲۴.

۲- ص ۱۶۹ و ۱۷۱.

۳- الفاظ الفارسیة المعرّبه ص ۱۲۵.

۴- مقدمه برهان قاطع، ج ۱، ص نود و دو.

۵- ص ۲۳۶.

و آدی شیر^۱ القفدان و القفدانه را غلاف سر مه دان معنی کرده و آن را مرکب از «کف» به معنی سر مه «کحل» و «دان» پساوند ظرفیت دانسته است.

اینگونه اشتباه را در کلمه «قسطا» نیز مرتکب شده و آن را دو حکیم یونانی معنی کرده که قسطا کتابی در آتش پرستی برای پدر خود لوقا تصنیف کرده بود، در صورتیکه می دانیم «قسطابن لوقا» اهل بعلبک از ریاضیون قرن سوم هجری قمری^۲ بوده است.

چنین به نظر می رسد که در حرف قاف لغات یونانی بیشتر از سایر حروف باشد و چنانکه نوشتیم حدود شصت لغت افزونتر در این باب دارد، و لغات یونانی غائب در ادویه مفرده و گیاهان طبی است که بعضی هم با تصحیف و تحریف نقل شده است، از آن جمله «قسولیدوسس» به ضم اول و ثانی بو او و لام به تحتانی رسیده و دال بی نقطه بو او کشیده و به سین بی نقطه زده، به لغت یونانی دوائی است که آن را کاکنج گویند و «عروس در پرده» همان است و این لغت چنانکه در حاشیه برهان نوشته مصحف «فسولیدوسس» از یونانی Phusalis است.

و باز گمان می رود که اشتباهات و تحریف و تصحیف های حرف قاف در برهان قاطع نسبت به سایر حروف بیشتر باشد، چنانکه گاهی رومی و یونانی را یکی دانسته و در معنی کلمات هم خلط عجیبی کرده، مثلاً می نویسد: «قسطاس» به ضم اول و ثانی به الف کشیده و سین بی نقطه زده، به لغت رومی گاوی است بحری که دم او را برگردن اسبان و سر سرهای علم بندند، و بعضی گویند گاوی است که در کوه های خطا می باشد، در حالیکه مطابق نوشته دکتر معین «اصل کلمه از یونانی kētē (ماهی بزرگ) = cētē لاتینی cētacēs فرانسوی است که نوعی از پستانداران شامل حیوانات دریایی از قبیل بال (وال) عنبر ماهی و دلفین است که بدن آنها به شکل ماهی و پوست آنها برهنه است و این کلمه ربطی به غزغا و یا گاو تبتی = yak ندارد که از آن پرچم می سازند».

گاو عنبر فکن نوعی بالن است که ماده عنبر^۳ را از او می گیرند و از دم غزغا و یا گاو تبتی پرچم^۴ سر علم و بیرق می ساختند. و صاحب برهان ذیل پرچم هم «قسطاس» آورده و اشتباه کرده است.

۱- ص ۱۲۶.

۲- رک. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تألیف دکتر صفا، ص ۷۱-۷۳.

۳- راجع به عنبر رک به فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۲.

۴- تفصیل پرچم در هرمزدنامه

گوانی آینده

که لطف خویش ازین بوم ویر دریغ مدار
ولی کمک به گروه دگر دریغ مدار
در انتشار مرتب نظر دریغ مدار
به شب نیاز و دعای سحر دریغ مدار
«که در بهای سخن سیم وزر دریغ مدار»
دکتر برهان الدین میرمنصوری

(رشت)

صبا رسان تو سلامم به ایرج افشار
گران شده است گر «آینده» من خریدارم
حواله گشت کنون وجه اشتراک شما
ز حد گذشت گوانی - به درگه یزدان
هماره گفته «حافظ» به یاد «برهان» است